



با نگاری از:

م. آزاد، جلال آل احمد، آیدین آغداشلو، عبدالحمید آینی، محمد اخصانی، احمد رضا احمدی، رسام ارزنگی، بیژن اسدی پور، صدرالدین الهی، قیصر امین پور، منصور اوجی، سیمین بهیانی، ایرج بزرگزاد، فرنگ لورن، نیا جاوید، حسین جعفری، ابولقاسم جنتی صفائی، حاجی نوری، محمد حبیبیان، بهرام داوری، ولی الله درویدیان، جلیل دوستخواه، فتح الله دولتشاهی، محمد دکانی، پوران رحمانی، نصرت رحمانی، حایده زرقی، کاظم رضا، فضل الله روحانی، محمدزمان زمانی، مسعود سیند، احمد سخاویز، بهروز سیمایی، پرویز شاپور، رضا شاپوریان، احمد شاملو، اسمعیل شاهرودی، هادی شفاغیه، محمدحسین شهباز، اسرائیل شیرچی، یهزاد شیشه گران، جهانگیر صدقات پور، ایرج صدشکن، جلیل خیاب پور، احسان طبری، مرتضی عبداللهی، مهناز عبداللهی، بهمن عبیدی، کیا عشقی، آتشین علام، سعید علی، سعید فاطمی، عبدالرحمن فرامرزی، رضا فرح نظام، فرهنگ فرهی، فرهاد فلکی، محمود کتیوائی، سیبوش کسرائی، هومان کشکولی، فریدون کوچکیان، مینو گرچی، فریاد منگالی، اردشیر محسنی، بهمن محسنی، محمد مختاری، فریدون مشیری، آذر محتضلی، هوشنگ ملخیم پاریان، مرتضی معیز، کیومرث منشی زاده، مسلم منصور، اسماعیل میرمقفری، اسماعیل ذواب صفا، نصرت الله نوح، کامران نوزاد، مسعود والی پور، شراکیم یوشیح، نیما یوشیح. ...

هنر و فن دوره‌ی نهمیایوشیح

سال چهارم، شماره ۱۲، آبانماه ۱۳۹۱





م. آزاد - عکاس: م. عکس مومین زنده

نوروز پیروز

دفترهنر



نهمی

ویره‌ی نیایش

سال هفتم، شماره‌ی ۱۳، اسفندماه ۱۳۷۹
ساخت: امینباز و سردیس - تهران - میدان آیدکا پور

با یاد
منور احدیان، آذر اشرف، جمید نهرانی،
عاش درویشیان، هادیه زرفی، علی دهخدا،
ع. صالحیار، مسعود والی پور، و شاکتیم یوشج،
آ. عباس پور، از
فرشته پروانی، امیرعلیان ارفع، سوادیه فاسملو
و اسماعیل میرمطهری

م. آزاد

ریشه در خویش

در ستایش نیما

من گیاهی ریشه در خویشم
من سکون آبنشان بلورین زمستانم
من شکوه بریان روشن درنای خاموشم
من سرود نشنه بیداران بهارانم
مهر دوزخ ناب آسون سوز شب گوشم
عرق زوین نال دیواراز معیانم
چشمه سار نیلی خوایم
چنگ خشم آهنگ بانیم
بانگ بهان خیز توفانم
بام بیدار گل انگیزم
سایه سرزم - که می‌بالد -
نای جوانم - که می‌نالد -
آهوی دشتم - که می‌بوید -
من،

گیاهی ریشه در خویشم که در خویشید می‌روید.

نهدی خدیجه‌های مجله رنو نظر زهره عالی
موشیوسی، مسعود والی پور + مژگنی صدیقی
امور سعادتی: گامباز اسدی پور
امور هنر: نازک خیم، علاءالدین کسانلی
امور مجله: با دقت و نظارت: قاسم آهویی
حرف‌چینی متن: دفترهنر + م. عدل پروز
(با برپاوردن واژه نگار و پدیدده)

نشانی تازه: دفتر هنر:
Daftar-e-Honar
P. O. Box 7387
Stockton, CA 95207 USA
Tel.: 209-469-0100
Fax: 209-469-0323
www.dafatar-e-honar.com
e-mail: dafatar@aol.com

اشتراک (برای دو شماره):
۱۸ دلار در آمریکا - دیگر نقاط ۲۰ دلار
آنگاروشت: ۲
۱۰ دلار در آمریکا، نقاط دیگر ۱۵ دلار

نشره‌های گذشته هر نسخه ۱۵ دلار + هزینه پست
(برای سوسالانه دو برابر نرخ فوق‌العاده می‌گردد)

دانشجو و طلب‌آموز و طلب‌نشره
شماره ۱۰ اعتباری کسی می‌تواند داشته باشد

حکم و اصلاح مقالات رسیده با دفترهنر است
نظرات آمده در دفترهنر به لزوماً نظر نشریه نیست

تیم: آرت گریه، استانی، نیلیا
با همکاری: خانه‌ی هنری Persian Center (انگلیسی)
و کمیته‌ی شورای اداره‌ی دانشجویان

مطب: Responsible Printing توسط احمد آدم
(713) 722-0100
من چاپ: بهمن ۱۳۷۹ Copyright 2001

نشانی جدید
دفترهنر
ترجمه: هرمایند



م. آزاد
م. عکس مومین زنده



شب ۲ خرداد ۱۳۰۵

عالیه!

محمدحسین شهریار شاعر افسانه

خطاب به شما

«نیم» غم دل گو که غریبانه بگویم
 سر پیش هم آریم و دو دیوانه بگویم
 من از دل این غار و تو از قله ی آن فاف
 از دل به هم افتیم و به جانانه بگویم
 دودیست در این خانه که کویرم ز دیدن
 چشمی نه کف آریم و به این خانه بگویم
 آخر نه چراغیم که خندیم به ایوان
 شعیه که در گوشه ی کاشانه بگویم

این شانه پریشان کن کاشانه ی دل هاست
 یک شب به پریشانی از این شانه بگویم
 من لیو جو تو، شاعر «افسانه» ی خویشم
 بازآ، به هم، ای «شاعر افسانه» بگویم
 پیمان خط جام، یکی جرعه به ما داد
 کز دور حرفان، دو سه ایمانه بگویم
 برگشتن از آئین خرابات نه مردیست

می فرود، یا در صف میخانه بگویم
 از جوش و خروش خم و خمخانه خیر نیست
 با جوش و خروش خم و خمخانه بگویم

با وحشت دیوانه بخندیم و نهانی
 در فاجعه ی حکمت فرزانه بگویم

با چشم صدف خیز که بر گردن ایام
 خرمره ببینیم و به دردانه بگویم

آئین عروسی و چک و چانه زدن نیست
 بستند همه چشم و چک و چانه بگویم

بلبل که نبودیم بتوانیم به گلزار
 جفدی شده شبگیر به ویرانه بگویم

پروانه نبودیم در این مشعله، بازی
 شعیه کند در ماتم پروانه بگویم
 بیگانه کند در غم ما خنده، ولی ما
 با چشم خودی در غم بیگانه بگویم
 بگذار به هذیان تو طفلانه بخندند
 ما هم به تب طفل، طیبانه بگویم!

به خانه ی بدبختها نظر بینداز. این شمشادها را که اینطور سبز و
 خرم می بینم پدرم با دست خودش آنها را اصلاح کرد. آن چند گلدان کوچک را که
 عالیه غبار آلود است خودش مرتباً چید. به ما گفت به آنها دست نزنید.
 روز بعد روزنامه ای دستم بود. از من پرسید در آن چه نوشته اند؟ جواب
 دادم یک نفر در حدود جنگل باغی شده است. از این جواب آثار پشاشتی در
 سیمای پدرم ظاهر شد. پهلوان انقلاب سرش را بلند کرد، گفت: معلوم می شود
 آنها را با تحریک کرده اند. گفتم یک فصل از کتاب «آیدین» مرا در این روزنامه نقل
 کرده اند. روزنامه را از دستم گرفت. آثار پسر شاعرش را می خواند. چند دفعه از
 گوشه ی درگاه نگاه کردم دیدم به وقت و حرس زیاد هنوز مشغول خواندن آن فصل
 است.

چقدر از برومندی و یقنه بودن پسرش خوشحال می شد. این آخرین
 ملاقات و مکالمه ی من با پدرم بود. یکروز پیش از ورود مرگ. بعد از آن
 دیگر...

به تو گفته بودم شب دیگر به «همانخانه» سازم. می رویم. او را
 می خواستم دعوت کنم!
 پدرم می خواست زمین بخرد. خانه سازم. دیدی عالیه. عروس یک
 شاعر بدبخت. چه خوب زمین کوچش را ارزان خرید و ارزان ساخت. نیم

تهران
۷ حمل ۱۳۰۲ = ۲۸ مارس ۱۳۲۲

لادین عزیزم

دیشب تازه در بستر خود افتاده بودم که گالغذ تو رسید. نوشته بودی که
 بهار است و باید خوشحال بود. با این خوشحالی سروکاری ندارم. اما به این که در
 این موسم پسر از نشاط باید به قلب مصیبت زده ی خودمان و دیگران نگاه کنیم. با
 هم هم عقیده ایم. منتهی گذشته و طبیعت هم مرا در این موسم می سوزاند. بدی وضع
 زندگانی هم به قدر خود صدمه می زند.

ای لادین عزیزم! هیچ چیز برای من این قدر قابل حسرت نیست و به آن
 حسد نمی برم که مردم گوهرش را ببینم این همه خوشند و می خندند! ...
 کاش من هم مثل آنها می توانستم بهار را همیشه با نشاط ببینم! اما قلب

من شبیه به شعله ی آتشی است که هر قدر بیشتر مشغول می شوم، بیش تر مرا
 می سوزاند! چشم های من پاره ابری است که هرگز از باریدن خسته نشده است.
 آنها می توانم اشک و حسرت را از طبیعت مسلط خود گرفته در عوض به او

خنده و شفق را بدهم! مردمان یخبر به من تیریک گفته می گویند «صد سال به این
 سالها» دشمنی از این واضح تر؟ در صورتی که من هنوز برای یک لب تب تبس می نالم.
 در این وقت عزیزم که همه کس به تفرج می روند، همه جا صداهای
 شفق است. همه جا جلوه ی جوازهای به سن من و دخترهای قشنگ است. من که

در این شهر به این گمنامی به نفس افتاده ام.
 خیال می کنم آسمان من گریه. گلها به رنگ قلب من خونین شده اند.
 بادها می نالند و بنفشه هم سر به زیر انداخته مثل من محزون است.

بهار کیس خوب است. کیس این موسم پسر از نشاط است؟ آه! لادین
 گوش بده بدبختها می سوزند، بیچاره ها زاری می کنند. و حتی آسمان عشق و
 طبیعت هم مثل بچه ای گریه می کند! ...

هرگز گردش زمین و موسم تبدیل یافته. کسی را خوشحال نمی کند. قلب
 است که ایجاد آن را می نماید.
 من الان می خواهم گریه کنم. می خواهم خسته شده بخوابم.
 عزیزم! قشنگ ترین منظره های عالم مثل عشق صاف و منقسم است اما در
 عقبه ی خود همش اشک و حسرت را پنهان دارد. بگذار بخوابم. نیمه



چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۸

پسوجان عزیزم

روز ۲۳ کاغذ تو سه روزه با بسته‌ی محتوی اشیاء به‌توسط طهماسب رسید. اینک نزدیک ظهر است، حی‌بیان پسر ایادز که سلمان‌ی عالی در میدان فوزیه دارد، به تهران می‌آید. کاغذ را به‌توسط او می‌فرستم.

می‌خواهی به یوش بیایی که پاییز یوش را ببینی و با خود من به شکار بروی و برگردی. قدم بالای سو. ولی الان پاییز نشده است و با تابستان چندان تفاوتی ندارد. کار بی‌فایده‌ایست. اگر خیلی میل داری به مامان بگو چون تو بیکار هستی این چند روزه تفاوت نمی‌کند. من هم معطل بعضی خرده‌کاری‌ها هستم. من جمله تجدید اجاره‌ی «اوزسی» و زیاد کردن مال‌الاجاره با پسر مشهدی غایبم. دیروز هم با ملا علی در «اوزسی» بودم والا آمده بودم به تهران. آمدن تو مرا مرود و سردرگم کرده است که چه کنم. در صورتی که آمدی باید یک قوطی کوچک روغن به‌همراه بیآوری و خیلی مختصر از مایحتاج مرا با چند دانه آسپرین، اگر نشد هم در این‌جا مختصری روغن می‌خرم. اما بار خودت را همیشه سبک کن. مشهدی اسدالله خودش پاییز چند دفعه به تهران می‌آید و هزار کس در تهران دارد، نخود خریدن تو برای او چه کمکی است. ما هم که زمین برای این کار نداریم سه کیله را که انسال کاشته‌اند باید یک سال کاشته نشود و عیدل هم این‌کاره نیست و مدرسه دارد و مدیر مدرسه آمده است برای اسم‌نویسی، تخم غلف بدون گریابه و ارزاتر عیدل خودش سراغ دارد، چرا مشهدی اسدالله بخرد. اگر خواستی بیایی تفریحی است اشکال ندارد تفاوت گریابه ماشین است. از «الیکا» به یوش آمدن به همبای یک چاروادار یوشی خیلی آسان است. لازم نیست مشهدی اسدالله باشد. سه فرسخ راه چیزی نیست. ولی من برای خاطر تو درمادم که تا چند روز پیش‌تر در یوش باشم. باید پلورهای باغ را هم بخار بیآورم و دو تا از نصف کند که قابل حمل باشد و تیر پیش‌تر بدهد.

سجل لیلی را هم گفتم بیآورند که با خودم بیارم که کم نشود. زیاد حرفی ندارم. برای امیرناسرخان هم کاغذ نوشته‌ام و حایل همین کاغذ است که پیش او می‌برد. به او سر بزن.

الان ملکه دارد برای من نان می‌پزد. باید قدری گندم خوراکی هم بخرم و بماند. پول جو را هنوز فرج نیآورده است. زیاد حرفی نیست. براج و گندم و قند جای همه‌چیز داریم. تو خودت خوب خیالت را بکن. مامان را از خودت نترسان. او هم اگر آمدی نباید دلواپس باشد. آمدن اشکال ندارد. این‌جا هم اگر به حرف من باشی و پایه‌های خودم یک‌جوری می‌گذرد و تنها نمی‌مانیم. زودتر هر خیالتی داری برای من بنویس. همین چند روزه کارهای من تمام می‌شود. باید عمده بکیرم نصفه روزه‌ی پشت‌بام را هم خاک‌ریزی کنم. از دور تو را می‌بوسم.

دو پشت نامه

تا حال چندتایی پیش‌تر کبک نرودم ولی صحرا خلوت است. فقط فشنک‌های ایرانی خراب هستند که چاشنی را نمی‌شکنند و خود فشنک‌ها هم پستانکشان خراب شده است. ولی فشنک خریداری نکن و پول را هدر نده. باشد برای سال دیگر که خوب درس خوانده‌ای و پیش‌تر می‌مانیم و دور گهریز جادو می‌زنیم.

پدرت، نیما

توضیحات:

۱. اوزرسی (Ozorossi): زمین وقتی مسجد یوش که تولیت آن در دست نیما و بعد از او در دست من بود که درآمد حاصل از اجاره‌ی آن به خرج مسجد می‌رسید.
۲. الیکا (Elika): محلی پس از یل رنگوله در جاده‌ی چالوس که اولین آبادی بین راه یوش و معدن نغال‌سنگ موئنی است.
۳. پلور (Palvar): تیرهای چوبی محکم که از تنه‌ی درخت است و برای سلق و بام ساختمان به‌کار می‌گیرند.
۴. گهریز (Kahriz): محلی در چهار کیلومتری یوش که دره‌ی با مسافت و فسات بزرگی در آن قرار دارد که آن را حد نیما معاری کرده است.

(توضیحات از شوایم یوشیج)

شرکت بازرگانی و خدمات ارزی
RAVANDI Trade & Finance Co., Inc.

راوندی



راوندی

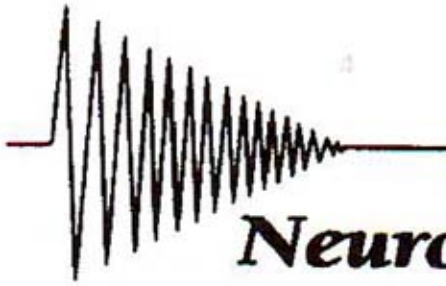
پلی مستحکم و مطمئن برای ارتباط با هموطنان عزیز

www.Ravandico.com

دفتر لوس‌آنجلس
10940 Wilshire Blvd.
Suite 1525
Los Angeles, CA 90024
Tel: 310-208-6665
Fax: 310-208 0853

دفتر بروکلین لندن
27 North Audley St.
London W1Y 1WD
England
Tel: 207-499 5455
Fax: 207-629 2974

دفتر دبی
Pearl Building
Suite 805
Dubai U.A.E
Tel.: 2272765
Fax: 2277920



Advanced Neurodiagnostic Center

مرکز تشخیصی و درمان بیماری‌های عصبی

توسط متخصصین اعصاب با بوردهای فوق تخصصی

خدمات زیر را عرضه می‌دارد:

EMG and Nerve Conduction Studies (EMG/NCV)

Performed on patients with different symptoms including, neck pain, back pain, lower back pain, and various sensory syndromes in the extremities.

Dermatome evoked Potential Studies (DEP)

Offered to patients with primary sensory symptoms such as numbness, tingling, and burning sensations associated with their pain syndromes.

Somatosensory Evoked Potentials studies (SEP)

Offered as a part of the evaluation of patients with spinal cord or brain dysfunction.

Neuromuscular Junction testing

Utilized in patients with different neuromuscular symptoms such as weakness, droopy eyelids, and difficulty swallowing.

Impotence Testing (PEP & BCR)

For patients exhibiting sexual dysfunctions.

Cranial Nerve Testing & Blink Reflex Evaluations

Offered to patients with complaints of facial weakness, numbness, and other sensory complaints in the face.

Electroencephalography (EEG)

For patients with memory dysfunction, seizure activity, headaches and other central nervous system (CNS) neurological complaints.

Brainstem Evoked Potential (BAEP)

For patients who complain of loss of balance or hearing, or who experience dizziness.

3409 N. Hullen Avenue, Suite 102
Metairie, Louisiana, 70002

جهت تعیین وقت ملاقات و کسب اطلاعات بیشتر، با شماره‌های زیر تماس حاصل فرمایید:

Tel.: (504) 885-3737 Fax: (504) 885-5507



فتح اله دولتشاهی و سیمین بهبانی - دانشگاه گلیسا - تیبریک
عکس از آرشیو دولتشاهی برای دفتر هنر

دکتر فتح اله دولتشاهی

تابستان ۱۳۷۸

نیما

اوراقتی
از زندگانی

هنر، از اسکان گرجستان بود که پس از تغییر یافتن مرز ایران و همسایگی شمالی به سمت جنوب کوچ کرده. در نواحی شمال ایران مقیم شده‌اند. آن بانوی هنردوست اشعار حافظ و نظامی را از بر داشته و پس از ازدواج با ابراهیم و صاحب فرزند شدن آن‌ها را - نخست به نیما و قطعاً از آن پس به لادن (پس دوم) و سه دخترش **مهرازدین** و **نکیته** و **بهجت** با لریا آموخته است.

نیما در ربط با روزگار کودکی خویش چنین نوشته است:
«... زندگی بدوی من در بین شیابان و ایلیخ بانان گذشت که به هوای چراگاه به نقاط دور ییلاق و قشلاق می‌گشتند و شب بالای کوه‌ها ساعات طولانی با هم دور آتش جمع می‌شوند. از تمام دوره‌ی بچگی خود، من به جز زد و خورد های وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ نمیشینی و تقریحات ساده‌ی آن‌ها در آرامش یگ‌نواخت و کور و بی‌خبر از همه‌جا چیزی به خاطر نداوم. « نخستین درس‌های بیرون از خاندانی نیما، متأسفانه از نوع

علی اسفندیاری، **نیما یوشیج** بعدی، در ۲۱ آبان‌ماه، ۱۳۷۸ خورشیدی (برابر با ۱۱ نوامبر ۱۹۸۷ = ۱۳۶۵ هجری قمری) در سرزمین آسمانهای و بی‌خزان مازندران، در دهی به نام «پوش» واقع در چین و شکن کوهپایه‌های متصل‌پوش، در دامنه‌ی قتل منور و آسمان‌سای البرز، شاید نه چندان دور از هفتخوان رستم دستان، در یکی از دودمان‌های کهن آن سامان چشم بر دورنمای پُر تلاطم و کشاکش جهان گشود.

پدر نوزاد به‌نام **ابراهیم**، و در محل معروف به **نوری**، از خان‌زادگان کله‌دار و کشاورزان توانگر آن دیار، سوارکار و تیراندازی ماهر بود. می‌گویند با یک جست از نهرهای پهناور می‌گذشت، بار برنج را با دندان از زمین برکنده با حرکت سر و گردن بر پشت قاطر می‌نهاد. با این‌همه تار را هم نیکو می‌نواخت و خط را خوش می‌نوشت.

مادر نیما، موسوم به **طوبی** از یک خاندان اهل دانش و



نیمایوشیح

«رزمه‌های محبت» نبود تا او را «شنبه به مکتب آورد». بلکه طوری با سنگدلی و خشونت همراه بود که کودک تیره‌بخت در در روزهای هفته نیز از مدرسه فرار می‌داد. نیمان سال‌های بعد درباره‌ی تحصیلاتش و آن دوران این‌سان سخن گفته است: «... در همان دهگده که متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد گرفتم. او مرا در کوچه‌ی باغ‌ها دنبال می‌کرد و به‌یاد شنگجه می‌گرفت. پاهای نازک مرا به درخت‌های ریشه و گزته‌دار می‌بست، با ترکه‌های بلند می‌زد و مرا مجبور می‌کرد به از بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌های دهاتی به هم می‌نوشتند و خودش آن‌ها را به هم چسباندند و برای من طومار درست کرده بود.»

نیمان و خانواده‌اش در تهران

شارحان احوال نیمان به تا نمی‌گویند که نیمان و خانواده‌اش چرا و در چه هنگام، رزنگاه رزیا و خوش آب و هوای خود «یوش» را رها ساخته و به شهر بزرگ و پرغوغای تهران نقل مکان کرده‌اند. لیکن با احراز این مطلب و انعکاش در منابع مختلف که نیمان در آن زمان دوازده ساله بوده است، می‌توان سال ۱۲۸۶ را تاریخ نقل و انتقال یوشین‌ها به پایتخت دانست که همزمان است با سال‌های حوادث مشروطیت و زورخوردگی داخلی میان جناح‌های معارض، که منتهی به صدور فرمان مشروطیت (مورخ ۱۶ اردیبهشت ۱۲۸۵) گردید.

دولتمرد و نویسنده فقیه دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی (از یاران و مددکاران نیمان) در مقدمه‌ی کتاب از زندگی نیمان تحت عنوان «نیمایوشیح» زندگی و آثار او» متذکر شده است که نیمان و خانواده‌اش در تهران مقابل مسجد شاه، و همسایگی مدرسه‌ی «دارالشفا» در خانه‌ای که دارای حیاطی وسیع، مجهز به قضا و تسهیلات ویژه‌ی ستن و نگاهداری اسبان (یعنی وسایل حمل‌ونقل آن زمان) بوده اقامت داشته‌اند. نیمان نخست در مدرسه‌ی حاج‌حسین رشدیه به نام «حیات جایید»، در سطح دبستان به تحصیل آغاز می‌کند و سپس به منظور آموختن زبان فرانسه و تکمیل معلومات و تحصیلاتش را در مدرسه‌ی مشهور «سن‌لوتی» ادامه می‌دهد.

کسور می‌رود وصف خانه‌ی استیجاری و تحصیل در معروف‌ترین مدارس آن زمان تهران (گهواره‌ی تحصیلی فرزندان اعیان و اشراف کشور) گواهی بر این معنا باشد که خانواده‌ی نیمان از نظر مالی دارای وضعی بسیار مساعد بوده است. نکتده‌ای که در این‌جا درخور گفتن و تأکید است اهمیت موقعیت مورد بحث در پیدایش شخصیت ادبی و فرهنگی «نیمایوشیح» (پدر یا پایه‌گذار شعر نو در ادبیات ایران) است. شاید اگر گذار نیمان به شهر تهران و مدرسه‌ی «سن‌لوتی» نمی‌افتاد و در آن‌جا با استاد بی‌ظنیری مانند «نظام وفا» که استعداد شاعری را در او بازشناخت و گمانش را در طریق شعر استوار ساخت رویه‌رو نمی‌شد؛ ترغعی فال «پدر شعر نو فارسی» به نام نیمان اصابت نمی‌کرد.

از سوده‌های دیگری که برای نیمان از آمدنش به تهران حاصل شد یکی آشنائی او با پژمان بختیاری (شاعر بزرگ سال‌های بعد و همکلاسی نیمان در مدرسه‌ی سن‌لوتی) بود که او هم به برکت توجه و تربیت «نظام وفا» در شاعری به اوج خود رسید؛ و دیگر راه یافتن نیمان به «چای فروشی» مریدی آزاده، سخن‌سرا، ناطق و نویسنده، به نام «حیدرعلی کمالی» در خیابان لاله‌زار بود که با وجود محدودیت فضا و اندک بودن امکانات، نقش باشگاه شاعران و نویسندگان رده‌ی اول تهران و در نتیجه ایران را بازی می‌کرد. نیمان در آن‌جا با ملک‌الشعرا محمدتقی بهار، سعید نفیسی، میرزاده عشقی،

علی اصغر حکمت، رشید یاسمی، علی دشتی و دیگران آشنا شد و برای پروازهای بعدی، پر و بالی آرمود. در ارتباط با زندگی خانوادگی و شخصی نیمان و غم‌ها و شادی‌های او در آن دوران چیز زیادی نمی‌دانیم. از وقت در خاطرات و نیز نامه‌های بر جای مانده‌ی از وی چنین برمی‌آید که همه‌ی فامیل (یعنی طوبی خاتم و دیگر فرزندان‌اند) در همان خانه‌ی وسیع واقع در برابر مسجد شاه تهران به‌سر برده‌اند. ابراهیم‌خان نوری (پدر نیمان) نیز با آن‌که به‌نظر می‌رسد مقداری از وقت خود را برای رسیدگی به وضع کله و رنه اسب و استر و گاو و گوسفندان خویش و مراقبت در کار شیشانان و کشاورزانش در پیش و بیلاق و قشلاق در شمال می‌گذرانده اما در هر حال، که‌گاه در تهران نیز حضور داشته است. دلیل ما هم اشاراتی است که در شماری چند از نامه‌های نیمان به آشنایان و نزدیکان شده است و در سوره اقدام پدرش به چیدن گل‌دان‌های کل روی پله‌های خانه‌ی تهران یا پرداختن به آموزش نواختن تار به یکی از دخترانش حکایت دارد.

به‌همین ترتیب لازم است عنوان شود که در آن زمان با آن‌که نیمان مقیم تهران بود، اما با نزدیک شدن تیرماه، دفتر و دستک و کاغذ و کتاب‌های خود را جمع‌وجور و روبه‌راه می‌کرد و همچون توکما و کاکلی و دیگر فرزندانگ موسوف در اشعارش به‌سوی مرغزارهای سرزمین بی‌خزان بر می‌گشاید. از آن پس، هر کس از مقیمان پایتخت که شوق دیدار او را در سر داشت می‌باید پاشندی گیوه را در یکس و چهل پنجاه فرسخ راه بیچایچای بین تهران و کاخ بیلاقی یوش را با وسایل نقلیه‌ی متداول آن عهد طلی کند تا بتوانند در کنار جوی آب و سایه‌ی درختی کهن به حضور نیمان بار یابد. نوشته‌اند که نیمان تقریباً تا آخرین سال‌های زندگی، سنت اعتکاف در زادگاه خود را در ماه‌های گرم سال حفظ کرده است.

دوران دلدادگی نیمان و تلاش معاش

در شرح احوال و زندگی نیمان، اعم از آن‌ها که از خامه‌ی خود او صادر شده با توسط نویسندگان و دست‌اندرانش رقم خورده است، قبل از عتق منتهی به زناشویی (با عالیله خانم) برای شاعر ما دو ماجرای ریشه‌دار دلدادگی پیش آمده و تا سرز خواستگاری امتداد یافته است. ابوالقاسم جنتی عطائی در پیشگفتار کتاب «مجموعه‌ی اشعار نیمایوشیح» در ربط با دو عتق نامرجم چنین آورده است: «... در سیه‌دم جوانی به دختری دلفریب دلباخت. این دلباختگی طلیعه حیات شاعرانه‌ی وی گشت. مدت‌ها در مکتب «دلیر» درس دلدادگی، هنر زانو‌نیاز و گلگه‌گزاری از فراق و رزم وصل آموخت. همین‌که خواست با شریفاتی رسمی و قانون طوق بندگی دلدار را به‌گردن آویزد، دلبر به کیش او نگریند و به سبب اختلاف مذهب، پیوند محبت نضج نگرفته، گشت. نیمان تشنه و تلخ‌کام، برای از یاد بردن «گام نگرفته» به سوی زندگی خانوادگی شناخت و در میان قبائل کوهستانی پای‌تند گلی وحشی گشت و با چشیدن شهد و شیرینی لیان «سفورا»ی چامه‌رکنی همه چیز را از یاد برد. نیمان سفورا را هنگام آبتنی در رودخانه دیده بود. از الهام‌بخشی این منظره‌ی شاعرانه و مهیج و بر اثر شکست و محرومیت عشق پیشین، منظومه‌ی چامه‌رانی «افسانه» را پدید آورد که اگر نیمان را «شاعر افسانه» نام دهیم رواست. زیرا افسانه‌ها شاکار می‌مانند است... پدر نیمان میل داشت که او با سفورا ازدواج کند ولی سفورا مرغ آزاد بیابانی حاضر نشد به شهر آید و در قفس زندگانی شهرنشینان زندانی شود... ناگزیر از هم جدا شدند...»



اطلاع بعدی ما در مورد نیما جوان به سال ۱۳۰۵ خورشیدی مربوط می‌شود. سالی که برای تأسیل ابراهیم‌خان نوری در ارمغان در آستین داشته است یکی درد انگیز و جانکاه (درگذشت پدر نیما) و دیگری شادی‌بخش و مسرت‌آور. یعنی موفقیت نیما در کار یافتن معشوق و همسر ایده‌آل (عالیه‌خانم جهانگیر). فردی از خانواده‌ی میرزا جهانگیرخان سوراسراقل، مدیر بلند آوازی روزنامه‌ی سوراسراقل.

پس از درگذشت پدر، نیما در موقعیتی تازه قرار گرفت. او می‌بایست با توجه به هزینه‌های زندگی خود و همسر و مادر و خواهرانش به کار و پیشه‌ای مشغول شده معیشت خانواده را تأمین کند. موقعیت تازه سبب شد تا در سال ۱۳۰۹ به‌عنوان دبیر ادبیات خدمت وزارت معارف را بپذیرد و برای تدریس در دبیرستان حکیم‌نظامی به اتفاق عالییه‌خانم راهی آستارا گردد. درگیری نیما با مقامات دولتی در آستارا موجب شد که آستارا را ترک کرده به زادگاهش «یوش» برگردد. در سال ۱۳۱۸ از سوی مقامات دولتی در پایتخت به کار دعوت شده و با عنوان عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی موسیقی به فعالیت می‌پردازد. سال ۱۳۲۹ نیما را برای خدمت در اداره‌ی کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ فرا می‌خوانند.

نیما در فاصله‌ی بین سال‌های اشتغال به کار دولتی چند سال را نیز در حال انتظار خدمت گذراند. وی در این سال‌ها اوقات خویش را به‌گونه‌ی دلخواه در یوش یا تهران به سرودن شعر و نوشتن داستان و چاپ و نشر آثار خود مصروف می‌داشت.

آثار و یادگارهای نیما

آثار برجای مانده‌ی نیما را می‌توان به دو گروه **منثور** و **منظوم** تقسیم کرد. در میان آثار منثور، داستان‌ها، نمایشنامه‌ها، مباحث ادبی به‌ویژه نامه‌های او شایان کمال توجه و دقت‌اند. خوشبختانه اکثر این آثار بر اثر توجه‌ی خود شاعر، همسرش و فرزندش **شواکیم** به زور چاپ آراسته شده‌اند. آثار منظوم نیما را نیز بر دو گونه بخش کرده‌اند: غزوی (استی) و شعر نو.

نیما پیش از پرداختن به سرودن شعر نو، در طول سال‌ها، یادگارهای منظوم خود را در قالب سنتی یا غرضی می‌ریخته است؛ لیکن پس از آنستین نخستین مجموعه‌های چاپ شده‌ی شعر نو او توسط یاران و با موفقیت روبه‌رو شد. متاع کهن برای خود شاعر نیز دل‌آزاد گشت. واقعیتی این است که آریاب قن و سراقان سخن برای اشعار کهن نیما (آن‌ها که منتشر شده است) ذر سرخی در ترازوی نریخته‌اند.^۱ اما در غرض وقتی پای شعر نو به میان می‌آید منتقدان حتی به این مطلب اشاره نمی‌کنند که برخی از شاعران روشنفکر ایرانی از جمله: **جعفر خانم‌ای**، **تقی رفعت**، و **شمس کسسانی** سی چهل سال پیش از نیما به سرودن و نشر آثار منظومی از گونه‌ی شعر نو (غیرغرضی) مبادرت ورزیده‌اند. اما درعین‌حال نباید از یاد برد که «کار را که کرد؟ آن‌که تمام کرد.» در حقیقت اگر لطافت طبع، استعداد ذاتی، مطالعه و تحقیق، و پایداری و پشتکار نیما نبود، شعر نو توان آن را نداشت که در پای صنوبر هزار یا هزار و دویست ساله‌ی شعر کهن نقش بردارد و در برابر آن دعوی همسری کند.

یاران و آشنایان نیما

نیما آدمی ذاتاً محبوب و انزواطلب بود. سال‌های بسیاری

از عمر شصت‌وچند ساله‌اش (۶۴ یا ۶۵) در زادگاهش «یوش» واقع در دامنه‌ی شمالی البرز گذشت. میان آن منطقه و پایتخت مدت‌ها راه شوسه و اتومبیل‌رو وجود نداشت و ارتباط تلفنی هم مفقود بود. معذاک نیما، در سنین کمال با جمع قابل ملاحظه‌ای از بزرگان ادب، مطبوعات، و فرهنگ کشور دوستی داشت و از طریق پستی (که می‌باید دست‌کم در قسمتی از راه وسیله‌ی بیگ سوار بر اسب، از محل زندگی او به سوی مقصد یا بالعکس حمل شود) و نیز در جریان مسافرت‌های گاهگاه خود به تهران با آن یاران تماس می‌گرفت و اشعار و آثار خود را نگاه می‌داشت. البته نیما در سالیانی که عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی موسیقی یا کارمند اداره‌ی کل انطباعات و انتشارات وزارت فرهنگ بود با مشکل ارتباط با دوستان مواجه نبود. خاصه آن‌که اقبال و روی‌آوری مردم به‌ویژه نسل جوان به آثار او ناشی را بر سر زبان‌ها انداخته، نگاه آریاب قلم و ناشران مطبوعات را به سوی وی معطوف و همگان را به دوستی یا او شایق ساخته بود. در این‌جا دفتر برخی از روابط دوستانه‌ی نیما را با هم ورق می‌زنیم:

نیما و پرویز ناتل خانلری: بیشتر کسانی که به احوال

این دو معرفت دارند می‌دانند که میان آنان، پیوند خویشاوندی وجود داشت (پرویز ناتل خانلری پسرخاله‌ی مادر نیما بود).^۲ نیما در نامه‌ای که از لاهیجان ارسال گشته و مورخ اسفندماه ۱۳۰۸ است، «خبر دردتاک» درگذشت احتشام‌الملک (پدر خانلری) را به پرویز تسلیت گفته و او را برای استراحت به لاهیجان دعوت کرده است. جای تأسف است که آن رابطه‌ی گرم خویشاوندی با گذر زمان رو به برودت نهاده. حتی به انقطاع انجامیده. سپس به ایجاز احساسات غیردوستانه (به‌ویژه از سوی نیما) منتهی شده است.

نیما و شهریار: یکی از چهارهای پُر فرخ ادب و هنر

ایران که هواداری‌اش از نیما و جنبش تازه‌ی ادبی او، در گسترش و پی‌گیری این نهضت کارگر افتاد **محمدحسین شهریار** غزل‌سرای نامدار هم‌روزگار او بود. نوشته‌اند که شهریار پس از ملاحظه‌ی سروده‌های تازه‌ی نیما در جراید تهران، به سبک و شیوه‌ی او رانگب و به دیدارش مایل شده است. کوشش‌های نخستین شهریار برای ملاقات نیما با موفقیت اقرار نیافته است. تا آن‌که دست روزگار در یک بزم هنری شبانه در پایتخت، غزل‌سرای ناسی و شاعر نوگرا را روبه‌رو یا در کنار یکدیگر نشانند. از آن پس بیشتر اوقات نیما هنگام اقامت در تهران، در خدمت دوست به بحث و گفت‌وگو درباره‌ی شعر و ادبیات و بهره‌مندی از مصاحبت یکدیگر تخصیص یافت. شهریار که خود سر و سالار شعر کهن بود، بنا به تئویق نیما (قطعاً با نیت بر کرسی نشاندن تزل و تئوری او دایر بر اصالت و استواری پر و پای سبک معرفی شده) به سرودن شعر در همان مایه و اسلوب دست یازید. اما وقتی چکامه‌های آبدار و نغز شهریار، با چاشنی نو، از راه نشریات پایتخت بر سر زبان‌ها افتاد و نقل محافل تازه، نیما به اشتباه خود داتر به ایجاد رقیبی، ولو پاکدل و صمیمی اما چیره‌دست و رقیب ناشناس، پی برد. برای آن‌که سخن ما در این‌باره بر پندار و خیال حمل نشود، به پاره‌ای از عبارات تراوش یافته از خامه‌ی نیما (منکسر در کتاب «برگزیده‌ی آثار نیما یوشیج - نثر، به انضمام یادداشت‌های روزانه» چاپ تهران) اشاره می‌کنیم: «چه‌قدر شعرهایم در که چاپ نشده بود برای شهریار خواندم و او در شعرهای خود گنج‌هایم را من آن شعرها را دور انداختم. مثل این مضمون که (وقتی صدای پا را می‌شنوند می‌گریزند) که قطعه‌ای بود و پاره کردم. مثل این مضمون که (وقتی می‌آیی من نیستم) و خود من فکر



نیمایوشیج

می‌گم که مضمون شیبه به سعدی است (درون بسیار جویویی که نیای بزم) و شیبه به (که به کنج قفس نیست بجز مشت پری). اما شهریار فوراً قایم و شعر کرد. شهریار از همین شعرهای انتشار یافته‌ی من برداشت کرده است، مثل دیگران. تا چه رسد به این چیزها...»

جای خوشوقتی است که مسئله با خیال و پندار فوق کاخ باشکوه مهر و الفت دو سخن‌سرای بزرگ ایران را ویران ساخت. گو این‌که در نهایت چنین شد، منتها وقتی که نیا چشمان روشن‌بین خود را بر جهان فروست و شهریار غزل، یار تا پایان روزگار خویش را تنها نهاد و رفت.

نیا و استاد علیشانی وزیری: در میان یاران و مددکاران

نیا، شخصیت‌های متعددی وجود داشته‌اند که برغم تنگنای فضای یک مقاله نمی‌توان بدون اشاره به ایشان از کنارشان گذشت. یکی از این افراد بزرگوار **علیشانی خان وزیری** (پدر موسیقی نوین ایران) و به اعتبار پیشینه مقام قدیم او در توج فراق (از واحدهای ارتش سابق ایران) مشهور به «**کلنل**» است.

نیا و هادی شفائیه: یکی دیگر از دوستان راستین

نیا در یکی از نامه‌های خود، پس از آن‌که «کلنل» را با عنوان «استاد محترم» مخاطب قرار می‌دهد در ربط با شیوه و هدف خویش از معرفی شعرتو به جامعه‌ی ایرانی توضیحات مفروضی بیان می‌دارد: «... من به اندازه‌ی خود سعی داشته‌ام. برای اول دفعه کاری که کرده‌ام شعر مخصوصاً غزل را از غیرطبیعی و دیبسی و غیرمؤثر بودن نجات داده‌ام...» در توضیح رابطه‌ی میان «کلنل» و خویش چنین نوشته است: «... کلنل می‌خواست با من طرح تازه‌ای بپوزد، اخلاق مخصوصی که سابقاً مرا به انزوا توغیب می‌کرد، از این اتحاد باز داشت. با وجود این، دو قطعه از شعرهای معروف مرا که در «تاریخ شعرهای عصر حاضر» چاپ شده بود، گنست داد...» نیا در اصل نامه‌ی خود خطاب به «کلنل» نوشته است: «**خوشحالم از این‌که با هم به عذرسه و ملت و کسبه و به هر صنف کمک کنیم.** رفیق مناسب تو. نیا»

نیا و محمد حقوقی نویسنده دانشمند کتاب

... هر وقت چشم به عکس نیا می‌افتد، روزگاری در خاطرم تجسم پیدا می‌کند که در اتاقی که به «اتاق دود و دم» مشهور بود، سیواش کسرائی، مهدی اخوان‌ثالث، آئینه، و دیگر دوستدارانش به سواغش می‌آمدند و بحث «شعرتو» با مختصات و مشخصات خودش آوچ می‌گرفت. نیا مطلبی می‌گفت که همه سراپا گوش می‌شدند و در پایان اشعار می‌گفت: «امیدوارم روزی که «مقدمه» را بنویسم همه قبول کنند که شعرتو چیست و گوینده آن کیست؟» و به همین دلیل وقتی نخستین بار قسمتی از آثار «نیا» را چاپ کردم اسمش را گذاشتم «**نیا کیست؟ چیست؟**» جای درج است که **ابوالقاسم جنتی عطائی** نویسنده‌ی ظور بالا (سرپرست اداره‌ی انتشارات و انطباعات وزارت فرهنگ، دیپست و همکار و ضمناً رئیس مستقیم نیا)، که در کرد آوری، تنظیم و انتشار مقدار قابل ملاحظه‌ای از آثار نیا کوشش و جوانمردی نشان داد. در نوشته‌ی بالا نام همه‌ی یاران و شاگردان نیا را نیابورده است. در هر حال، مایه شادمانی است که مرد سخن‌شناس و شایسته‌ی دیگری که خود شاعر و معلم و محقق است در کتابش «شعرتو از آغاز تا امروز» (انتشار یافته در ۱۳۵۷ خورشیدی) حق مطلب را ادا کرده است. **محمد حقوقی** نویسنده دانشمند کتاب «شعرتو از آغاز تا امروز»، دوران پنجاه ساله‌ی شعرتو (از آغازگاه صدور چکامه‌ی افسانه‌ی نیا، تا ساله نگارش کتاب خود) را به پنج دوره‌ی دهساله بخش کرده و از رهبران شایسته‌ی آن به‌عنوان «شاعران نیا» یاد کرده است.

نیا و محمد زهری، منوچهر آتش، فروغ فرخ‌زاد، یدالله روانی، محمود آزاد تهرانی، مفتون امینی، فرخ تمیمی، اسماعیل خونی، محمدعلی سبائلو، منصور اوچی، احمدرضا احمدی، طاهره صفارزاده.

همین طور در کتاب «برگزیدی آثار نیمایوشیج» (انتخاب و تدوین سیروس طاهباز با نظارت شراکیم یوشیج) در بخش یادداشت‌های روزانه، از زبان نیا می‌خوانیم: «**دکتر شفائیه - عکاس شخص من در واقع شده است. به من لطف دارد عکس‌ها را ده تا آهضاء کردم و هنوز عکس خود مرا نداده است.**»

نیا، شخصیت‌های متعددی وجود داشته‌اند که برغم تنگنای فضای یک مقاله نمی‌توان بدون اشاره به ایشان از کنارشان گذشت. یکی از این افراد بزرگوار **علیشانی خان وزیری** (پدر موسیقی نوین ایران) و به اعتبار پیشینه مقام قدیم او در توج فراق (از واحدهای ارتش سابق ایران) مشهور به «**کلنل**» است.

نیا در یکی از نامه‌های خود، پس از آن‌که «کلنل» را با عنوان «استاد محترم» مخاطب قرار می‌دهد در ربط با شیوه و هدف خویش از معرفی شعرتو به جامعه‌ی ایرانی توضیحات مفروضی بیان می‌دارد: «... من به اندازه‌ی خود سعی داشته‌ام. برای اول دفعه کاری که کرده‌ام شعر مخصوصاً غزل را از غیرطبیعی و دیبسی و غیرمؤثر بودن نجات داده‌ام...» در توضیح رابطه‌ی میان «کلنل» و خویش چنین نوشته است: «... کلنل می‌خواست با من طرح تازه‌ای بپوزد، اخلاق مخصوصی که سابقاً مرا به انزوا توغیب می‌کرد، از این اتحاد باز داشت. با وجود این، دو قطعه از شعرهای معروف مرا که در «تاریخ شعرهای عصر حاضر» چاپ شده بود، گنست داد...» نیا در اصل نامه‌ی خود خطاب به «کلنل» نوشته است: «**خوشحالم از این‌که با هم به عذرسه و ملت و کسبه و به هر صنف کمک کنیم.** رفیق مناسب تو. نیا»

نیا در یکی از نامه‌های خود، پس از آن‌که «کلنل» را با عنوان «استاد محترم» مخاطب قرار می‌دهد در ربط با شیوه و هدف خویش از معرفی شعرتو به جامعه‌ی ایرانی توضیحات مفروضی بیان می‌دارد: «... من به اندازه‌ی خود سعی داشته‌ام. برای اول دفعه کاری که کرده‌ام شعر مخصوصاً غزل را از غیرطبیعی و دیبسی و غیرمؤثر بودن نجات داده‌ام...» در توضیح رابطه‌ی میان «کلنل» و خویش چنین نوشته است: «... کلنل می‌خواست با من طرح تازه‌ای بپوزد، اخلاق مخصوصی که سابقاً مرا به انزوا توغیب می‌کرد، از این اتحاد باز داشت. با وجود این، دو قطعه از شعرهای معروف مرا که در «تاریخ شعرهای عصر حاضر» چاپ شده بود، گنست داد...» نیا در اصل نامه‌ی خود خطاب به «کلنل» نوشته است: «**خوشحالم از این‌که با هم به عذرسه و ملت و کسبه و به هر صنف کمک کنیم.** رفیق مناسب تو. نیا»



به من زحمت می‌دهند . نسبت به او‌ها رقت می‌کنم و از حق‌نشناسی آن‌ها نه نسبت به خود بلکه نسبت به حق‌طلبی و حقیقت می‌رنجم . اما نسبت به دسته‌ی موافقین در کوچه و خیابان در هر چایی در زحمت هستم . از اعضای پشت و روی عکس خود ، از یادگاری نوشتن در پشت کتاب‌ها ...»

با این‌همه به‌نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین رنج نیمان در زندگی از دو منشأ نشأت می‌گرفته است: یکی محدودیت و اندک بودن مقرری خویش که در دوسه جا از نوشته‌هایش از آن به‌عنوان «حقوق یک پیشخدمت» یاد می‌کند و دیگر نداشتن منصب و مقامی در خور شخصیت و خدمات ادبی و فرهنگی خود .

نیمان در شنب ۱۶ دی‌ماه ۱۳۳۸ (۶ ژانویه ۱۹۵۹) در خانه‌ی شخصی خود ، واقع در کوچه فرودوسی ، شهرک تجریش ، شمیران (از بخش‌های تهران) در سوئیس یا چهارمین ماه از آغاز ۶۵ سالگی به عارضه‌ی ذات‌الریه (سینه‌پهلو) چشم از جهان بست پیمان فرو بست و یاران وفادار سبک جوان یا «شعرنو» را سوگواری ساخت . *

خلق و خوی نیمان

نیمان‌یوشیج مانند بسیاری از گل‌های سرسبد جوامع بشری ، انسانی ساده ، فروتن و خاکی بود . نگارنده در میان عکس‌های چاپ شده‌ی او هنوز تصویری که او را در لباس خیلی آراسته ، یا به‌اصطلاح ، شیک و پیک یا پلوجوری ، نشان دهد ندیده‌ام . در این عکس‌ها ، نیمان همه جا با کت و شلواری ساده اما تمیز و مرتب بدون فکل ، کراوات ، یا پاپیون و پوشش و غیره ظاهر شده است .

داخله‌ی خانه و مسکن نیمان نیز نوعاً همچون لباس و پوشاکش ساده بوده است . در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در نامه‌ای به رسام ارزنگی (دوست نقاش خود) وضع داخلی مسکن خویش را در آستارا چنین توصیف می‌کند: «یک اتاق، چهار صندلی و یک میز، چند جلد کتاب، چند تصویر از اشخاص که با دست خودم به آن‌ها قاب‌های سیاه کاغذی زده‌ام، یک چمدان، یک توده اوراق پریشان، دو سه تا یادداشت به دیوار، یک زن و یک گربه که همدم من و او هر دو است، این زندگانی است که باید بگویم قابل خود من است. هرگز از این وضع شکایت نداشته و نخواهم داشت...» البته شرح بالا مربوط به ایام جوانی و اقامت نیمان در یک شهرستان است ولیکن در سال‌های بعد نیز داخله‌ی خانه‌ی او در تهران یا بیلاقی «پوش» ، چیزی جز حد اقل اثاثه و وسائل زندگی را دربر نداشته است .

رفتار نیمان با خودی و بیگانه مودبانه و احترام‌آمیز بود . نسبت به افراد قردوست ، روستائیان ، اهالی کوچه و بازار دلبستگی نشان می‌داد و خیلی زود با آن‌ها اخت می‌شد . هنگام رویاوی با طبقات بالا محبوب و اندکی محافظه‌کار بود . از اجتماعات و جنجال می‌گریخت .

یکی از سرگرمی‌های نیمان ، دود کردن سیگار بود . نوع سیگار مورد استفاده او هم ارزان‌ترین و شایع‌ترین اقسام سیگار در آن زمان یعنی «آشوب» بود . متدرجات نامه‌های نیمان حاکی است که هر وقت دل‌ودماغی داشته یا دلخورد و آنسرده خاطر بود ، دُسی هم به خمر می‌زده است .

نیمان از حشرات و ملخ بی‌اندازه وحشت داشت . خود او در یادداشت‌های روزانه‌اش چنین نوشته است: «من جلو گرگ و پلنگ می‌روم . جلو حیوانات وحشی بارها رفته‌ام . اما از ملخ‌های بزرگ و حشرات پرنده ، که صدا در هوا راه می‌اندازند ، می‌ترسم ... در آستارا شاگردها ملخ بزرگی را در کتو میز من گذاشته بودند و اقتضای شد . من همه چیز خود را از رویت این حیوان می‌بازم.»

نیمان برخلاف اشخاص جاه‌طلب که از توجه‌ی دیگران به خود لذت می‌برند از شهرتی که به‌هم زده بود بیزار بود . در جایی از یادداشت‌های روزانه‌ی خویش می‌گوید: «مختصین روزنامه‌ها با عکاس‌های شان چند شب است که به مغازه‌ی ضیاء (پاتوق اوقات فراغت او) آمدند و مرا می‌خواهند پیدا کنند و من فرار کرده‌ام.» و در جای دیگر همان یادداشت‌ها این‌سان نوشته است: «شهرت من اسباب زحمت من و مستقیماً مانع نفس کشیدن من شده است . از طرفی مخالفین و حاسدین ، از طرف دیگر موافقین . هر دو

* نکته‌ی پایانی

نوشته‌ی حاضر حاوی اطلاعاتی است در ارتباط با نیمان و کارها و خانواده‌ی او . فکر کردیم شراکیم یوشیج (تنها فرزند نیمان و عالیه‌خانم) آن را ببیند و اگر نظری دارد برای‌مان بنویسد . شراکیم با حوصله آن را خوانده و نکاتی را آویسیج داده است که در این جا از نظراتن می‌گذرد . به سبب فراوان از دوستان‌مان فتح‌الله دولت‌شاهی و شراکیم یوشیج .

دقترهنر

توضیحات شراکیم یوشیج:

۱. تاریخ تولد نیمان در شناسنامه‌اش ۱۲۷۱ خورشیدی است .
۲. این پاراگراف صحیح نیست . همان‌طور که در نوشته‌ی خودم در دقترهنر هم آمده است پس از مرگ پدر نیمان خانواده‌ی او به ارث کلانی دست یافتند که توضیح دادم همه را مادر نیمان برداشت و به دامادش آشتیانی بخشید . مثل کوسفندان و اشمام و املاک تهران روبه‌روی مسجد شاه ، املاک پوش (خانه و باغ و پول نقد و غیره) ، بنابراین خانواده‌ی نیمان در رفاه بودند و در این میان فقط نیمان از این باغ می‌بهره بود .
۳. این پاراگراف نامشخص است .
۴. نیمان ابتدا سرودن شعر عروضی و سنتی را آغاز کرد و نشان داد که توان گفتن شعر سنتی را به‌روانی نوشتن معمول دارد ؛ پس از آن به کار ساختن شعرهای بعدی پرداخت .
۵. پرویز ناتل‌خانلری سپرخلای نیمان بود .
۶. ابرازاحساسات غیردروستانه از سوی خانلری بود نه از سوی نیمان . ماجرا با چاپ مطلبی از سوی خانلری در مجله‌ی سخن آغاز شد که نیمان دو جواب پیش‌تر به او نداده است .
۷. فوت نیمان در ۱۳ دی‌ماه ۱۳۳۸ خورشیدی اتفاق افتاد .

مهناز عبداللہی

نیوجرسی ، دی ماہ ۱۳۷۹

سال شمار

نیما یوشیج
(علی اسفندیاری)



چهره‌ی نیما کار خود او

توضیح:

متن سالشمار را از جهت درست بودن تاریخ‌ها دادیم شاکیم یوشیج بیند . او در ابتدای سالشمار توضیح داده است: «تاریخ تولد نیما در ششاسنامه ۱۲۷۵ خورشیدی است . با جدول‌های موجود و احتساب آن با سال‌های قمری (طی گذشت صد سال) دو سال اختلاف حاصل خواهد شد . لذا با پوشش فراوان از خوانندگان ارجمند نشویه . متأسفانه ممکن است در سواردی سال‌های خورشیدی آمده در این متن برابر با سال‌های میلادی ذکر شده نباشد .

دفترهنر

۱۲۹۱ ش = ۱۹۱۲ م

آغاز تحصیل دوری متوسطه در مدرسه‌ی کاتولیک «سن لویس» . در این مدرسه نیما فرانسه آموخت . از همکلاسی‌هایش می‌توان حسین پزیمان را نام برد . معلم ادبیاتش «نظام وفا» بود .

۱۲۹۶ ش = ۱۹۱۷ م

در ماه جون «تصدیق‌نامه» خود را از مدرسه‌ی عالی سن لویس دریافت کرد . این پایان تحصیلات رسمی اوست .

۱۲۹۸ ش = ۱۹۱۹ م

استخدام در وزارت مالیه برای تصدی شغلی کم‌اهمیت (پایگانش) هشت سالی در این کار دوام آورد .

۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ م

در اسفندماه نخستین شعر بلند خود شتوی «قصه‌ی رنگ پریده خون سرد» را ساخت و آن را با هزینه‌ی خود در مطبعه‌ی سعادت در ۳۲ صفحه به قیمت یک قران انتشار داد .

۱۲۷۴ شمسی = ۱۸۹۷ میلادی

نیما یوشیج (در خردسالی علی نوری خوانده می‌شد) در ۲۶ آبان‌ماه (برابر با ۱۶ نوامبر) در پوتس (مازندران) متولد شد . او فرزند ابراهیم نوری (معروف به انظام‌السلطنه) و طوسی مفتاح (فرزند حکیم نوری شاعر و فیلسوف) است . برادر کوچک‌اش رضا (که بعدها نیما نام «لادین» را بر او نهاد . ماجراجو و اهل سیاست بود) از او کتاب «علل عمومی بحران اقتصادی دنیا» در سال ۱۳۱۰ منتشر شد . لادین در زمان قدرت‌گیری رضاشاه از ایران به شوروی گریخت و در همان‌جا ناپدید شد . خواهرانش مهرافندس ، نکیتا ، و بهجت با تریا نام داشتند .

۱۲۸۶ ش = ۱۹۱۰ م

نیما دوازده ساله بود که با خانواده‌اش به تهران کوچ کرد . برای تحصیل دوری ابتدائی به دبستان «حیات جاوید» رفت .

محمد مختاری

تهران، ۱۳۷۵

نامه

به دبیرکل یونسکو

آقای مایور عزیز

این نامه از شاعری ایرانی است که از پیشنهادی یونسکو برای بزرگداشت صدمین سال تولد شما، بنیان‌گذار شعرنو ایران، شش‌طبی یافته است توأم با نگرانی. نشاط از ابتکار فرهنگی یک نهاد جهانی و نگرانی از تبعات سیاسی آن برای یک فرهنگ ملی.

پیشنهاد و گوشش یونسکو در جهت بزرگداشت شخصیت‌های فرهنگی ملتها، تصمیم شایسته و مغتنی است در راه اغتلاي فرهنگ‌های ملی و تضام جهانی آن‌ها. از این‌رو من به‌عنوان یک ایرانی، از این پیشنهاد شادمانم. و امیدوارم تریک و تشکر مرا بپذیرید که در دوره نقدی شما چنین تصمیمی گرفته شده است. در عین حال به‌عنوان عنصر کوچکی از جامعه فرهنگی ایران ناکزیرم نگرانی عمیق خود را از نحوه اجرای چنین تصمیمی توسط کمیسیون ملی یونسکو در ایران ابراز دارم.

شما به‌خوبی می‌دانید و روح عمومی اساتید سازمان یونسکو نیز بر این بنیاد است، که تقاضای فرهنگی برای حفظ صلح، چون خود صلح، بر جلب «حمایت همگانی و پایدار و صحیحانه ملتها» و «همسنگی فکری و اخلاقی کل بشر» استوار است؛ به همین دلیل نیز یونسکو نه یک نهاد سیاسی، که یک سازمان فرهنگی است؛ و طبعاً انتظار می‌رود که اهداف و گوشش‌های خود را فارغ از اقتضاها و «تربیتات سیاسی و اقتصادی حکومت‌ها» و «در حیطه ذهن انسان‌ها» پی‌گیری کند.

البته از آن زمان که جنگ‌افروزی چون «کوریئک» می‌گفتند: «هر گاه نام فرهنگ را می‌شنوم دست به اسلحه می‌برم» مدت‌ها گذشته است. اما در دوران صلح نیز گذر دادن فرهنگ از پیچ‌وخم سیاست‌های محدودکننده، به‌منزله راه رفتن بر لبه تیغ است. اگر بر این لبه تیغ کسی نتواند در رشد فرهنگ بکوشد، انتظار طبیعی این است که به «حذف» آن نیز باری نکند.

با چنین انتظاری است که من از عملکرد کمیسیون ملی یونسکو در ایران در مراسم بزرگداشت شما بوی حذف فرهنگی می‌شنوم، که متأسفانه یونسکو نیز بر آن صحنه گذاشته است.

با بهترین آرزوها، محمد مختاری

۱۳۰۱ ش = ۱۹۲۲ م

نیما در دی‌ماه، در ۲۷ سالگی، منظومه معروف و مهم خود «افسانه» را در ۶۳۵ مصراع به پایان رساند و آن را به استاد خود «نظام وفا» تقدیم کرد. نشر «فصلی رنگ پریده» و بخشی از منظومه «افسانه» در روزنامه «قرن بیستم» می‌وزادگی عطفی که از آن به‌عنوان نقطه عطفی در شعر فارسی یاد شده است.

۱۳۰۲ ش = ۱۹۲۳ م

انتشار شعر «ای شب» در نشریه هفتگی «نوبهار» ملک‌الشعراي بهار.

۱۳۰۳ ش = ۱۹۲۴ م

انتشار برخی از اشعار نیما در مجموعه‌ای به گوشش محمد ضیاء هشتودی.

۱۳۰۴ ش = ۱۹۲۵ م

سوم خردادماه شش‌اسنامه خود را با نام «علی اسفندیاری» گرفت. (نام و نام خانوادگی «نیما یوشیج» هرگز در شناسنامه نیما نیامده است. توضیح از شوایم یوشیج)

۱۳۰۵ ش = ۱۹۲۶ م

در تاریخ ۶ اردیبهشت‌ماه، عالیه‌خانم جهانگیر به عقد نیما ۳۶ ساله در آمد. عالیه‌خانم فرزنده میرزا اسماعیل شیروزی، دختر عمه میرزا جهانگیر خان روزنامه‌نگار انقلابی و ناشر روزنامه «صویر اسرائیل» است. مرگ پدر نیما «ابراهیم نوری» نیز در همین سال (یک‌ماه) پس از عقدگتان اتفاق افتاد. انتشار کتاب «غریب‌ها» از سوی انتشارات خیام، تهران. چاپ دفترچه‌ای از اشعار نیما حاوی: منظومه «خانواده سرباز» و سه قطعه کوتاه «شیر»، «انگاسی» و «بعد از غروب». چاپ «داستان حسنگ» و زیر عنوان «در روزنامه» شش «خرچ».

۱۳۰۷ ش = ۱۹۲۸ م

در مهرماه، با همسرش به شهر بافروش (بابل) رفت. عالیه‌خانم در «مدرسه‌ی دوشیزگان صدقی» تدریس می‌کرد ولی نیما کار بخصوصی نداشت. انتشار نمایشنامه کوتاه «گفتش حضرت عثمان»، نوشتن «سفرنامه بافروش» را آغاز کرد.

۱۳۰۹ ش = ۱۹۳۰ م

اقامت و تدریس در لاهیجان و رشت. نگارش داستان «مرقد آقا». اقامت و تدریس در دبیرستان حکیم‌نظامی آستارا (مهر ۱۳۰۹ تا بهمن ۱۳۱۱).

۱۳۱۱ ش = ۱۹۳۲ م

مشاجره‌ی نیما با مسئولین مدرسه‌ی حکیم‌نظامی (فتح‌الله حکیمی، مدیر مدرسه و رئیس فرهنگ آستارا)، ترک کردن آستارا در بهمن‌ماه.

۱۳۱۲ ش = ۱۹۳۳ م

اقامت و تدریس در شهر تهران.

۱۳۱۶ ش = ۱۹۳۷ م

تدریس در مدرسه‌ی سنتعی تهران. سرودن شعر «قنقوس».

۱۳۱۷ ش = ۱۹۳۸ م

غشوت نیما در هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی «موسیقی» به همراه کسانی چون: صادق هدایت، عبدالعسین نوشین، و محمدضیاء هشتودی، سرودن شعر «غراب».

۱۳۱۸ ش = ۱۹۳۹ م
سرود حکم استخداسی نیما در آذاری موسیقی - سرودن و انتشار شعر «وای بر من!» و «ارزش احساسات» در مجلدی «موسیقی».

۱۳۱۹ ش = ۱۹۴۰ م
انتشار کتاب «انثو» ویلیام شکسپیر با ترجمه عبدالحمین نوشتین، برگردان اشعار از نیمایوشیج، انتشارات امیرکبیر، تهران، سرودن «اندوهناک شب» و «پریان».

۱۳۲۰ ش = ۱۹۴۱ م
سرودن شعر «آی آمدها» و نگارش داستان کوتاه «فاخته چه گفت!» طنزی در پاسخ صادق هدایت.

۱۳۲۱ ش = ۱۹۴۲ م
ترانه شرابگیم تنها فرزند نیما در ۱۳ اسفندماه.

۱۳۲۵ ش = ۱۹۴۶ م
شرکت در نخستین کنفرانس نویسندگان ایران (خانه‌ی وگس) در تیرماه. در این جلسه نیما «زندگی‌نامه‌ی خودنوشت» و «آی آمدها»، «شب فورق» و «مادری و پسری» را فزانت کرد. آشنایی با حلال آل‌احمد. نگارش داستان کوتاه «شوگایی در فقس» برای کودکان. سرودن شعر «کار شب‌ها».

۱۳۲۶ ش = ۱۹۴۷ م
همکاری با ماهنامه‌ی «مردم» و انتشار شعر «پادشاه فتح» در این مجله. اشتغال در آذاری نگارش وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) در زمان ریاست حسین بهمنی.

۱۳۲۷ ش = ۱۹۴۸ م
کتاب کرده نیما از تهران به شیروان و ساختن خانه‌ی در درآقیس. کورج‌خلیقت (فردوسی)، شماره‌ی ۱۳، همکاری با مجلات «خروس حکمی» و «کویر». سرودن اشعار «مهابت» و «اجاق سرد».

۱۳۲۸ ش = ۱۹۴۹ م
سرودن شعر «ماخ اول».

۱۳۲۹ ش = ۱۹۵۰ م
انتشار متن کامل منظوم «افسانه» به کوشش احمد شاملو. سرودن شعر «هنوز از شب دسی باقی است»؛ انتشار «دو نامه» (نقد شعرهای شین - پرتو). تهران.

۱۳۳۰ ش = ۱۹۵۱ م
انتشار داستان «غول و ارباب و زرش»، «افسانه‌ی نیمایوشیج» با تمزیه و تحلیل حلال آل‌احمد در هفته‌نامه‌ی «ایران‌ما».

۱۳۳۱ ش = ۱۹۵۲ م
انتشار نخستین نقد اشعار نیما با عنوان «مشکل نیمایوشیج». اثر حلال آل‌احمد. در ماهنامه‌ی «علم و زندگی». سرودن شعر «در نخستین ساعت شب».

۱۳۳۲ ش = ۱۹۵۳ م
منتگیبر شدن نیما پس از کودتای ۲۸ مرداد. برای این دستگیبری نیما ۵۸ ساله مدت کوتاهی در زندان ماند.

زندگی‌نامه‌ی خودنوشت نیمایوشیج

در سال ۱۳۱۵ هجری [قمری] ابراهیم نوری - مرد شجاع و عصبانی - از افراد یکی از دوستان‌های قدیمی شمال ایران محسوب می‌شد. من پسر بزرگ او هستم. پدرم در این ناحیه به زندگانی کشاورزی و کله‌داری خود مشغول بود. در پاییز همین سال، زمانی که او در مسقط‌الرأس بیلاقی خود «بوش» منزل داشت، من به دنیا آمدم. | ۲۱ آبان ۱۳۱۵ خورشیدی | پیوستگی من از طرف جد، به گرجی‌های متواری از دیر زمانی در این سرزمین می‌رسد. زندگی بدوی من در بین شبانان و ایلهنی‌بانان گذشت که به‌هوازی چراگاه به نقاط دور بیلاقی و قشلاق می‌گفتند و شب بالای کوه‌ها ساعات طولانی با هم دور آتش جمع می‌شوند.

از تمام دوره‌ی بچگی خود، من به‌جز زد و خورد‌های وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ‌نشینان و تشریحات ساده‌ی آن‌ها در آرامش بک‌نواخت و کور و بی‌خبر از همه‌جا چیزی به‌خاطر ندارم. در همان دهکده، که متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد آخوند دد یاد گرفتم. او مرا در کوچ‌بچه‌ها دنبال می‌کرد و به‌باد شکنجه می‌گرفت. پاهای نازک مرا به درخت‌های ریشه و گزنده‌های می‌بست، با ترکه‌های بلند می‌زد و مرا مجبور می‌کرد به از بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل خانواده‌های دهاتی به‌هم می‌نوشتند و خودش آن‌ها را بهم چسبانیده و برای من طومار درست کرده بود.

اما یک سال که به شهر آمدم اقوام نزدیک من مرا به همیای برادر از خود کوچک‌ترم «لا‌دین» به یک مدرسه‌ی کاتولیک واداشتند. آن وقت این مدرسه در تهران به مدرسه‌ی عالی سن‌لویی شهرت داشت. دوره‌ی تحصیل من از این‌جا شروع می‌شود. سال‌های اول زندگی مدرسه‌ی من به زد و خورد با بچه‌ها گذشت. وضع رفتار و سکنات من، کناره‌گیری و حبیبی که مخصوص بچه‌های تربیت شده در بیرون شهر است، موضوعی بود که در مدرسه مسخوره برمی‌داشت. هنر من خوب پریدن و با رفیقم حسین پژمان فرار از محوطه‌ی مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی‌کردم فقط نمرات نقاشی بود که به‌داد من می‌رسید. اما بعدها در مدرسه مراقبت و تشویق یک معلم خوش‌رفتار که نظام‌وفا شاعر بنام امروز باشد، مرا به خط شعر گفتن انداخت.

این تاریخ مقارن بود با سال‌هایی که جنگ بین‌المللی [اول] ادامه داشت. من در آن وقت اخبار جنگ را به زبان فرانسه می‌توانستم بخوانم. شعرهای من در آن وقت به سبک خراسانی بود که همه‌چیز در آن یک‌جور و به‌طور کلی دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط به خصایص زندگی شخص گوینده، وصف می‌شود.

آشنایی با زبان خارجی راه تازه‌ای را در پیش چشم من گذاشت. شمردی کاوش من در این راه، بعد از جدایی از مدرسه و گذراندن دوران دلدادگی به‌دنجاسی، ممکن است در منظومه‌ی «افسانه» دیده شود. قسمتی از این منظومه در روزنامه‌ی دوست شهید من میرزاده عشقی چاپ شد. ولی قبلاً در سال ۱۳۰۰ منظومه‌ی به‌نام «قصه‌ی رنگ‌پریده» را انتشار داده بودم. من پیش از آن شعری در دست ندارم. در پاییز سال ۱۳۰۱ نمونه‌ی



نیمایوشیج

۱۳۳۳ ش = ۱۹۵۴ م

انتشار «کتاب نیمایوشیج» و قسمتی از اشعار او به کوشش ابوالقاسم جنتی عطاشی. انتشار نوشته‌های با عنوان «اندیشه‌هایی درباره‌ی شعر نو» از علی دشمنی در «اطلاعات ماهانه». انتشار «شعر در عصر حاضر» از غلامرضا رشیدبایسی در مجله‌ی «بغما». شماره‌ی ۷. انتشار مقال‌های «نیاز به نیمایوشیج افسانه‌سرا» از محمد زهری در مجله‌ی «فردوسی» شماره‌ی ۶، دی‌ماه.

۱۳۳۴ ش = ۱۹۵۵ م

انتشار کتاب «ارزین احساسات» و «نیما - زندگی و آثار او» به کوشش ابوالقاسم جنتی عطاشی. انتشار «نیمایوشیج کیست؟ چیست؟». کار احمد ناصحی. انتشار «مشکل نیما» از جلال آل‌احمد. سرودن شعر «هست شب».

۱۳۳۵ ش = ۱۹۵۶ م

شب دوشنبه ۲۸ خردادماه وصیت‌نامه‌ی خود را نوشت که در آن دکترمحمد معین را قیم و وشی خود اعلام کرد. (این وصیت‌نامه رسمی نبود. بخشی از دفتر یادداشت‌های روزانه‌ی نیماست. توضیح از شواکیم یوشیج.)

۱۳۳۶ ش = ۱۹۵۷ م

انتشار «مانلی» به کوشش ابوالقاسم جنتی عطاشی. انتشارات صفی‌علیشاه. عنوان «سرودن اشعار» و «نو را من چشم در راهم». «در شب سرودن» و «بغما» به شب آهنگه سرخ شایوین» و «پاس‌ها از شب گذشته».

۱۳۳۷ ش = ۱۹۵۸ م

انتشار «یک سخن درباره‌ی آثاری که نیمایوشیج به شیوه‌ی قدما سرود، است» مهدی اخوان‌ناتک. مجله‌ی «سندف» شماره‌ی ۶.

۱۳۳۸ ش = ۱۹۵۹ م

۱۳ دی‌ماه نیما دیده بر جهان فرو بست. انتشار مقال‌های «نیما دیگر شعر نخواهد گفت» از جلال آل‌احمد، نشریه‌ی «اندیشه» و «هنر». شماره‌ی ۲.

۱۳۳۹ ش = ۱۹۶۰ م

انتشار «افسانه» و «ریاضیات» (نخستین جلد از مجموعه‌ی آثار نیما). به کوشش عالیله جهانگیر و شراکیم یوشیج. تهران. انتشار «آتش مقدس نیما را قوی‌وزان نگه‌داریم» از د. پارسا. در مجله‌ی «پیام نوین». انتشار «نیمایوشیج». از عبدالعلی دستغیب. در نشریه‌ی «پیام نوین».

۱۳۴۰ ش = ۱۹۶۱ م

انتشار متن «نیمایوشیج کیست و حرفش چیست». از حلیل دوستخواه. در نشریه‌ی «راهنما» کتاب. تهران.

۱۳۴۲ ش = ۱۹۶۳ م

ترجمه‌ی منظوم‌های «افسانه» توسط رژه لسکو به زبان فرانسوی.

۱۳۴۴ ش = ۱۹۶۵ م

انتشار دفتر شعر «ماخ‌اولا». به کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهماز. انتشارات شمس. تبریز. انتشار «گفت‌وگوهایی درباره‌ی شعر امروز» مجله‌ی «بازار». اسفندماه. انتشار «نقدنوشته‌ی احسان طبری بر شعر ایله پلید». مجله‌ی «گرتش». شماره‌ی ۱۰. ازواج شراکیم یوشیج با سیده‌نیما میرهادی در ۱۳ فروردین‌ماه. تولد گلرخ یوشیج فرزند شراکیم (نوی نیما) در ۱۳ بهمن‌ماه. تهران.

دیگر از شیوه‌ی کار خود. «ای شب» را که پیش از این تاریخ سروده بودم و دست‌به‌دست خوانده و رانده شده بود. در روزنامه‌ی هفتگی نوهار دیدم. شیوه‌ی کار. در هر کدام از این قطعات تیر زهر آگهیست. مخصوصاً در آن زمان. به طرفداران سبک قدیم بود. طرفداران سبک قدیم آن‌ها را قابل درج و انتشار نمی‌دانستند.

با وجود آن در سال ۱۳۳۲ هجری [قمری] = ۱۳۰۲ یا ۱۳۰۳ خورشیدی بود که اشعار من صفحات زیاد «منتخبات آثار شعرای معاصر» را پر کرد. عجب آن‌که نخستین منظوم‌های من «قصه‌ی رنگ‌بریده» هم. که از آثار بچگی من به‌شمار می‌آید. در جزو مندرجات این کتاب و در بین نام آن‌همه ادبای ریش و سبیل‌دار خوانده می‌شد. به‌طوری قرار گرفته بود که شعرا و ادبا را نسبت به من و مؤلف دانشمند کتاب (هشتروزی‌زاده) خشنامک می‌ساخت. مثل این‌که طبیعت آزاد پرورش یافته‌ی من در هر دوره از زندگی من باید با زده و خورده رود و رو باشد. اما انقلابات حوالی ۲۹۹ و ۳۰۰ در حدود شمال ایران مرا از هنر خود. پیش از انتشار این کتاب. دور کرده بود و من دوباره به طرف هنر خود می‌آمدم.

این تاریخ مقارن بود با آغاز دوره‌ی سختی و فشار برای کشور من. شمره‌ای که این مدت برای من داشت این بود که من روش کار خود را منظم‌تر پیدا کنم. روشی که در ادبیات زبان کشور من نبود و من به زحمت عمری در زیر بار خودم و کلمات و شیوه‌ی کار کلاسیک روگه را سافت و آماده کرده و اکنون در پیش پای نسل تازه‌نفس می‌انداختم.

در اشعار آزاد من. وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته می‌شوند. کوتاه و بلند شدن مصرع‌ها در آن‌ها بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی‌نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه‌ی من از روی قاعده‌ی دقیق به کلمه‌ی دیگر می‌چسبد. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است. مایه‌ی اصلی اشعار من رنج من است. به عقیده‌ی من گوینده‌ی واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود شعر می‌گویم. آرم و کلمات و وزن و قافیه. در همه‌وقت. برای من ابزارهایی بوده‌اند که مجبور به عوض کردن آن‌ها بوده‌ام تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.

در دوره‌ی زندگی خود من هم. از جنس رنج‌های دیگران سهم‌هایی هست. به‌طوری که من باتوی خانه و بچه‌دار و ایلخنی‌بان و چوپان ناقابلی نیستم. به‌این جهت وقت پاکتویس برای من کم است. اشعار من متفرق به دست مردم افتاده و یا در خارج کشور به توسط زبان‌شناس‌ها خوانده می‌شود.

فقط از سال ۱۳۱۷ به بعد در جزو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی موسیقی بوده‌ام و به حمایت دوستان خود در این مجله اشعار خود را مرتباً انتشار داده‌ام.

من مخالف بسیار دارم. چون خود من به‌طور روزمره دریافته‌ام. مردم هم باید روزمره دریابند. این کیفیت تدریجی و نتیجه‌ی کار است. مخصوصاً بعضی از اشعار مخصوص‌تر به خود من. برای کسانی که حواس جمع در عالم شاعری ندارند. مبهم است. اما انواع شعرهای من زیادند. چنان‌که دیوانی به زبان مادری خود به اسم «ووچا» دارم. می‌توانم بگویم من به رودخانه‌ی شیبه هستم که از هر کجای آن لآزم باشد بدون سرو و صدا می‌توان آب برداشت.

خوش‌آیند نیست اسم بردن از داستان‌های منظوم خود به سبک‌های مختلف. که هنوز به دست مردم نیامده است. باقی شرح حال من این می‌شود: در تهران می‌گذرانم. زیادی می‌نویسم. کم انتشار می‌دهم. و این رنج مرا از دور. تئیل جلوه می‌دهد. *

* (نیمایوشیج در «نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران» - تیرماه ۱۳۲۵ - شرکت داشته و در این جلسه متن «لا را به همراه شعر «شب قوروق» - «آی آدم‌ها» و «مادری و پسری» خوانده است.)



۱۳۴۵ ش = ۱۹۶۶ م

۱۳۴۲ ش = ۱۹۶۳ م

انتشار «نگه‌ای چند درباری شعر». هوشنگ ابتهاج. مجله «پیام نوین». شماره ۸. انتشار «نیما و هنر شاعری». از محمد سیاللو. مجله «تلاش». مردادماه.

انتشار کتاب «مانلی و خانه سرویلی». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر.

۱۳۴۶ ش = ۱۹۶۷ م

۱۳۴۴ ش = ۱۹۶۵ م

انتشار کتاب «آب در خوابگاه مورچگان» (رباعیات). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر. انتشار چاپ جدید کتاب «نیمایوشیج». زندگی و آثار او. به‌کوشش ابوالقاسم حشمت‌نظایی. انتشار دفاتر شعر «شهر شید و شهر صبح». «ناقوس». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات سرورایید. تهران. انتشار «مجموعه‌ی آثار نیمایوشیج». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. نشر ناشر. تهران. انتشار «شعر جدید پارسی پس از نیمایوشیج». از عبدالعلی دستغیب. در مجله «نگین».

انتشار کتاب «حکایات و خانواده‌ی سرباز». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر. انتشار کتاب «شعر من». به‌کوشش سیروس طاهباز. انتشارات جوانه. انتشار «نامه‌های نیما به همسرش عالیله». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات آگاه. تهران. انتشار کتاب «ستاره‌ی در زمین» (۵۰ نامه). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات نوب. تهران. «مجموعه‌ی درس‌ها درباری ادبیات معاصر». نیمایوشیج». سیاروش کسرائی. دانشگاه سیستان و بلوچستان. «زبان شعر نیما». (رساله‌ی لیسانس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شهید). عزیزالله سزوان‌احمدی. انتشار متن «نیما در آینه». از محمد حقوفی. مجله «نماشا».

۱۳۴۷ ش = ۱۹۶۸ م

۱۳۴۵ ش = ۱۹۶۶ م

انتشار متن «نه سال از مرگ نیما می‌گذرد». از چمنبید ارجمند. مجله «بامداد». شماره ۱۳. «نثر و شعر. تجزیه و ترکیب و عناصر شعر زمان ما». از رضا براهنی. در مجله «آرش». انتشار «یادبود نیمایوشیج». از سیمین دانشور. در مجله «آرش».

انتشار متن «بعضی از شاعران با پیر شدن از نیما دور می‌شوند». از مهدی اخوان‌ثالث. روزنامه‌ی «اطلاعات». ۱۶ دی‌ماه. انتشار متن «توانه‌های نیما را از سر ناچاری خواندم». از م. بدیع زاده. روزنامه‌ی «اطلاعات». ۱۰ آذرماه. انتشار متن «اشاره‌ای بر زبان نیما». از یدالله رویانی. مجله «خوشه». فروردین‌ماه.

۱۳۴۸ ش = ۱۹۶۹ م

۱۳۴۶ ش = ۱۹۶۷ م

انتشار «یادداشت‌ها و مجموعه‌ی اندیشه‌ها». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر. تهران. انتشار «آثار بهار. نیما». جمال‌زاده. و هدایت. عبدالعلی دستغیب. مجله «فردوسی». شهریورماه.

انتشار «یادداشتی بر خواش شعری نیما». بهمن توسی. نشریه «بنیاد». شماره ۱۵. انتشار «چهره‌های تازه‌ای از نیما نام‌آور». از نصرت رحمانی. نشریه «جوانان رستاخیز». شماره‌ی دی‌ماه.

۱۳۴۹ ش = ۱۹۷۰ م

۱۳۴۷ ش = ۱۹۶۸ م

انتشار داستان کودکانه «آمر و پرند» . با نقاشی بهمن دادخواه. به‌کوشش شراکیم یوشیج و مینا میرهادی (همسر شراکیم) و سیروس طاهباز. ناشر گانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. تهران. انتشار «قلم انداز». به‌کوشش شراکیم یوشیج و مینا میرهادی و سیروس طاهباز.

۱۳۵۰ ش = ۱۹۷۱ م

۱۳۴۸ ش = ۱۹۶۹ م

انتشار کتاب «دنیا خانه‌ی من است». (۵۰ نامه). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات زمان. تهران. انتشار کتاب «نیما و شعر پارسی». از بهمن شارق. نشر طهوری. تهران. انتشار کتاب کودکان «نوگاشی در قفس». با نقاشی بهمن دادخواه. به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. ناشر گانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. انتشار کتاب «فریادهای دیگر و عنکبوت رنگ». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. نشر جوانه. تهران. انتشار کتاب «کندهای شکسته». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات نیل. تهران. انتشار «روستای جهانی نیما. طبیعت در شعر بنیانگذار شعر امروز ایران». روزنامه‌ی «کیهان». ۹ دی‌ماه.

۱۳۵۱ ش = ۱۹۷۲ م

۱۳۴۹ ش = ۱۹۷۰ م

انتشار کتاب «گفتی و طوفان». (۵۰ نامه). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر. انتشار مجدد کتاب «کندهای شکسته» (شامل قصه‌های: مرفدآقا. دیدار. در طول راه. غول و زنش و ارباب‌اش). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات نیل. تهران. انتشار کتاب «ارزش احساسات و پنج مقاله در شعر و نمایش». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات گوتسیرگ. تهران. انتشار «نقد اشعار نیمایوشیج». از محمدحواد شیخیان. انتشار «نیمایوشیج. نقد و بررسی». عبدالعلی دستغیب. نشر فرزین. تهران.

۱۳۵۲ ش = ۱۹۷۳ م

۱۳۵۰ ش = ۱۹۷۱ م

انتشار متن «نیما. شاعری متعهد و مسئول در قبال جامعه و مردم». «اطلاعات هفتگی». دی‌ماه. شماره ۱۶.

انتشار کتاب «عطا و لقای نیما». از مهدی اخوان‌ثالث.

انتشار کتاب «نیما و خانواده سرباز». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات امیرکبیر. انتشار کتاب «شعر من». به‌کوشش سیروس طاهباز. انتشارات جوانه. انتشار «نامه‌های نیما به همسرش عالیله». به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات آگاه. تهران. انتشار کتاب «ستاره‌ی در زمین» (۵۰ نامه). به‌کوشش شراکیم یوشیج و سیروس طاهباز. انتشارات نوب. تهران. «مجموعه‌ی درس‌ها درباری ادبیات معاصر». نیمایوشیج». سیاروش کسرائی. دانشگاه سیستان و بلوچستان. «زبان شعر نیما». (رساله‌ی فوق لیسانس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران). از مینا خواجه‌نوری.



۱۳۶۳ ش = ۱۹۸۴ م

انتشار «نامه‌های نیمایوشیج به ...» (۱۸ نامه) انتشارات آبی، تهران.
انتشار کتاب «حرف‌های همسایه»، انتشارات دنیا، تهران.

۱۳۶۴ ش = ۱۹۸۵ م

انتشار «مجموعه آثار نیمایوشیج»، به‌کوشش سیروس طاهباز، نشر ناشر، تهران. (از این سال تا سال ۱۳۷۵ سیروس طاهباز تجدید چاپ کتابها و اشعار نیا را بدون اجازه و در غیاب من انجام داده است. توضیح از شواکیم یوشیج). سخنرانی شیرازلسا تحت عنوان «نیا در آئینده اشعار نیا»، سینار استادان فارسی‌زبان هند، دهلی، هندوستان، دی‌ماه.

۱۳۶۶ ش = ۱۹۸۷ م

انتشار دو متن: «ارزنیهای دوباره‌ی نیا» و «نیا و رمانتسیم»، از رضا براهی، مجله «دنیای سخن»، دی‌ماه.

۱۳۶۷ ش = ۱۹۸۸ م

انتشار «وطن نیا و هدایت»، از رضا براهی، مجله «دنیای سخن»، فروردین ماه، انتشار «نیا، آغاز یک راه تازه»، از حسن حبیبی، مجله «سروش نوجوان»، شماره ۱، بهمن‌ماه.

۱۳۶۸ ش = ۱۹۸۹ م

انتشار کتاب «یادمان نیمایوشیج»، به‌کوشش سیروس طاهباز، ناشر مؤسسه فرهنگی کوشش هنر، تهران. انتشار کتاب «چهار چهره» از انور حامدی، نشر کتاب‌سرا، تهران. انتشار «نیا، پاسخی به تسوروتی نارویی»، از مسعود یوزارکی، روزنامه «اطلاعات»، ۳۱ فروردین. سخنرانی بعضی با عنوان: «دسی با شهریار و نیا»، سینار استادان فارسی‌زبان، دهلی، هندوستان، دی‌ماه، انتشار «یادی از میدار نیا و شهریار»، از عباسعلی رضائی، مجله «دنیای سخن». انتشار کتاب «برگزیده آثار نیمایوشیج»، به‌کوشش سیروس طاهباز، انتشارات بزرگمهر، تهران.

۱۳۶۹ ش = ۱۹۹۰ م

انتشار «برگزیده آثار نیمایوشیج، نشر به‌انضمام یادداشت‌های روزانه»، انتخاب و نسخه‌برداری و تدوین از سیروس طاهباز، انتشارات بزرگمهر، انتشار «کتابشناسی نیمایوشیج»، از حسین سمعی، انتشار «نیا و نوآوری‌هایش»، از داریوش آشوری، مجله «ایران‌نامه»، شماره ۹، انتشار «گفت‌وگویی در دنیای سیاست و تفکر سیاسی نیمایوشیج»، از قزاق‌الدین بیانی، روزنامه «کیهان»، ۹ دی‌ماه، انتشار «گزارشی از حایزه نیمایوشیج»، از هاشم تهرانی، مجله «کتاب صبح»، زمستان.

۱۳۷۰ ش = ۱۹۹۱ م

انتشار کتاب «از نیا تا بعد»، به‌اهتمام شمس‌نگرودی، انتشارات گلشن، انتشار کتاب «گزینده اشعار نیمایوشیج»، به‌کوشش به‌الله جلالی‌پندری، انتشارات سرورید، تهران. انتشار «من و نیا قافله‌سالار سخن»، از پرویز ناقل‌خانلری، مجله «سخن»، انتشار «نیمایوشیج، شاعری فراتر از یک عصر»، از غلامحسین دبیرزگی، مجله «گهکشان»، شماره ۲.

۱۳۷۱ ش = ۱۹۹۲ م

انتشار «مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج»، به‌کوشش سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران. انتشار کتاب «موسیقی شعر نیا»، حمید حسینی، نشر زمان، تهران. «حق با نیا بود نه بهار»، رضا براهی، در کتاب «طلا در سن»، انتشار «نیا، نوآوری و سنت»، سعید شبیری.

۱۳۷۲ ش = ۱۹۹۳ م

انتقال پیکر نیا از تهران به یوش و دفن آن در خانه‌ی نیا توسط شراکیم یوشیج و بازگشت او به ایران. انتشار «راطبه نیا با گذشته شعر فارسی»، از یوسف اعتمادی، روزنامه «اطلاعات»، ۳۰ شهریور، تهران. انتشار «از سنا تا نیا»، جلد دوم، بخشی درباره‌ی نیا، یحیی آریان‌پور، انتشارات زوار، تهران.

۱۳۷۳ ش = ۱۹۹۴ م

انتشار کتاب «نگاهی به نیا»، (نقد شعر)، محمود فلکی، انتشارات سرورید، انتشار «دوست پیروشم آقای نیا» و «یادبود نیمایوشیج»، از جلال آل‌احمد، مجله «ادب و هنر امروز ایران»، انتشار کتاب «سرتراود مهتاب» (یادمان نیمایوشیج، کار گروهی از نویسندگان)، به‌کوشش مجتبی سمودی، انتشار «مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج» (فارسی و طبری)، به‌کوشش سیروس طاهباز، نشر نگاه.

۱۳۷۴ ش = ۱۹۹۵ م

انتشار «گزینده اشعار نیمایوشیج»، به‌الله جلالی‌پندری، انتشارات سرورید، تهران. انتشار «فرهنگ اشعار نیا»، محمد عبدهلی، نشر فکوروز، تهران. انتشار «چرا من دیگر شاعر نیامی‌نستم»، رضا براهی، نشر مرکز، تهران. انتشار «زندگی و شعر نیا» (گزینده اشعار نیمایوشیج)، به‌الله جلالی‌پندری، سرورید تهران.

۱۳۷۵ ش = ۱۹۹۶ م

انتشار کتاب «شرح منظومه‌ی مانلی و پانزده قطعه‌ی دیگر از نیمایوشیج» (به یادبود یکصدمین سالگرد تولد نیمایوشیج)، عبدالحمید آبی، نشر فرزاد، تهران. انتشار «دنیای خانه‌ی من است» (منتخبی از شعر و نثر)، به‌کوشش سیروس طاهباز، کمپوین ملی یونسکو، انتشار کتاب «اسنادی درباره‌ی نیمایوشیج»، علی میرانصاری، سازمان اسناد ملی ایران، تهران. انتشار «نیامی دیگر»، حیا ترابی، نشر دنیای نو نشری، تهران. انتشار «نظریه ادبی نیا»، منصور ثروت، مجله «ادبیات معاصر»، شماره ۱، انتشار «کتابشناسی نیمایوشیج»، به‌کوشش علی میرانصاری، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.

۱۳۷۶ ش = ۱۹۹۷ م

صدمین سالگرد تولد نیا توسط سازمان جهانی یونسکو و پیام مدیرکل یونسکو به همین مناسبت. انتشار کتاب «ری‌را»، به‌مناسبت صدمین سال تولد نیمایوشیج، گفت‌وگو با محمد مختاری، انتشارات معین (این کتاب در چاپ دوم با عنوان «نیا و شعر امروز» منتشر گردیده). انتشار کتاب «نامه‌های نیا»، تصحیح مجدد و نسخه‌برداری و تنظیم شراکیم یوشیج و مینا میرهادی، انتشارات نگاه، تهران. انتشار کتاب «مجموعه اشعار نیمایوشیج»، تصحیح مجدد و نسخه‌برداری و تدوین شراکیم یوشیج و مینا میرهادی، نشر اشاره، تهران. تولد نیا نویی شراکیم، ۱۶ مهرماه.

۱۳۷۷ ش = ۱۹۹۸ م

انتشار کتاب «با نیا و دیگران»، حسین صفاری‌دوست، نشر چکامه، تهران.

۱۳۷۹ ش = ۲۰۰۰ م

انتشار «دفترهنر» شماره ۱۳ ویژه نیمایوشیج، اسکانتون، کالیفرنیا، آمریکا. انتشار «نیا و شعر امروز»، گفت‌وگو با محمد مختاری، به‌کوشش عباس قزاق‌باجی، انتشارات فصل‌سبز، توس.

کتاب

شاه مصدق

سید زاهدی

نوشته و تحقیق

نورمحمد عسکری

و

کتاب

از سپاهیگری تا

نخست وزیر

(سرگذشت سپهبد زاهدی)

تألیف دکتر عزت‌الله همایونفر

منتشر شد

جاب آرش، استکهلم، سوئد

دفترهای آینده

دفتر هونر

شماره ۱۴ اسفند ۱۳۸۰



فروست ارسال مطالب پایان آذر ۱۳۸۰

وزیری

محمود دولت‌آبادی

شماره ۱۵ اسفند ۱۳۸۱



فروست ارسال مطالب پایان آذر ۱۳۸۱

قمر

Daftar-e-Honar

Tel. 209-469-0100

Fax 209-469-0323

www.daftar-e-honar.com
e-mail:daftar@aol.com



در آمد

شاعر بر تخت پروکراست

جلیل دوستخواه

به گواهی داده‌های تاریخی و آزمونهای معاصر، هنرمندان و شاعران و دانشوران و اندیشه‌ورزان آزاده و پویا و نوآور و ناباسته به دستگاههای زور و زرمندان و رها از تنگنای جزم‌باوری، این ستارگان تابناک شب دیرپای تاریخ ما، نه تنها دوران عمر خود را در زیر فشار و در معرض گزند بی‌امان و در تنگنای بینوایی و تهیدستی، با تلخکامی و شورخشی هرچه تمامتر سپری کرده‌اند، بلکه پس از پایان زندگی جسمی و از همان آغاز زندگی جاوید آنان در گستره‌ی تاریخ و فرهنگ نیز منش و کنش و دستاوردهای اندیشگی و هنری‌شان همواره مورد تهاجم تاریک‌اندیشان و جزم‌باوران بوده است. کسانی که نتوانسته‌اند هنرمند و اندیشه‌ورز را در دوران زندگی‌اش برتابند یا به تسخیر درآوردند و جامه‌ی دلخواه خویش را بر بالای هنر و اندیشه‌ی او بیوشانند، فرصت غیبت او را غنیمت می‌شمارند و به هر نیرنگ و تهیدی که لازم بدانند، دست می‌یازند تا چهره‌ی هنری و اندیشگی‌ی او را خدشه‌دار کنند و تصویر خودساخته و ناراست را بر جای تصویر راستین وی بگذارند و - به دیگر سخن - برآیند اندیشه و آفرینش او را نه در راستایی که بوده است، بلکه در سویی که خود خواسته‌اند، مصادره‌ی به‌مطلوب‌کنند!

نمونه‌های این فریب و دغلكاری را در سرتاسر تاریخمان می‌توانیم بیابیم. در همین هزاره‌ی پشت‌سور، گزارش زندگی و دستاورد بزرگانی چون فردوسی ۲، خنیا ۳، محمد پسر زکویای رازی^۱، حافظ و دیگران و تجاوز به حلقه‌های انسانی و فرهنگی و هنری‌ی هر یک از آنان را در برابر چشم داریم که مایه‌ی دریغ و تأسف زرف ماست. بر اثر همین حق‌کشیها و کاهش و